

آریل دورفمن برای خواننده ایرانی آشناست. از این نویسنده شیلیایی تاکنون چند کتاب به فارسی ترجمه شده: مرگ و دختر جوان با ترجمه حشمت کامرانی، اعتماد با ترجمه عبدالله کوثری و بیوه‌ها با ترجمه احمد گلشیری. همچنین مقالاتی از او در نشریات ما به چاپ رسیده. دورفمن که امروز در ایالات متحده، کارولینای شمالی، ساکن است و در دانشگاه تدریس می‌کند، از فعالان حقوق بشر در عرصه بین‌المللی است. او با بسیاری از نشریات مهم انگلیسی زبان همکاری دارد. آنچه می‌خوانید مقاله‌ای است که نخست در نشریه گاردین انگلستان و آنگاه در مجموعه مقالات او با عنوان سپتامبرهای دیگر، آمریکاهاى بسیار^۱ (سال ۲۰۰۴) به چاپ رسیده.

آیا شکنجه توجیه شدنی است؟ این پرسش ناخوشایندی است برجا مانده از توفان خشم و نفرت و اعتراض و شرم که بعد از افشای عکس‌های سربازان انگلیسی و آمریکایی در حال شکنجه زندانیان عراقی به پا خاست.

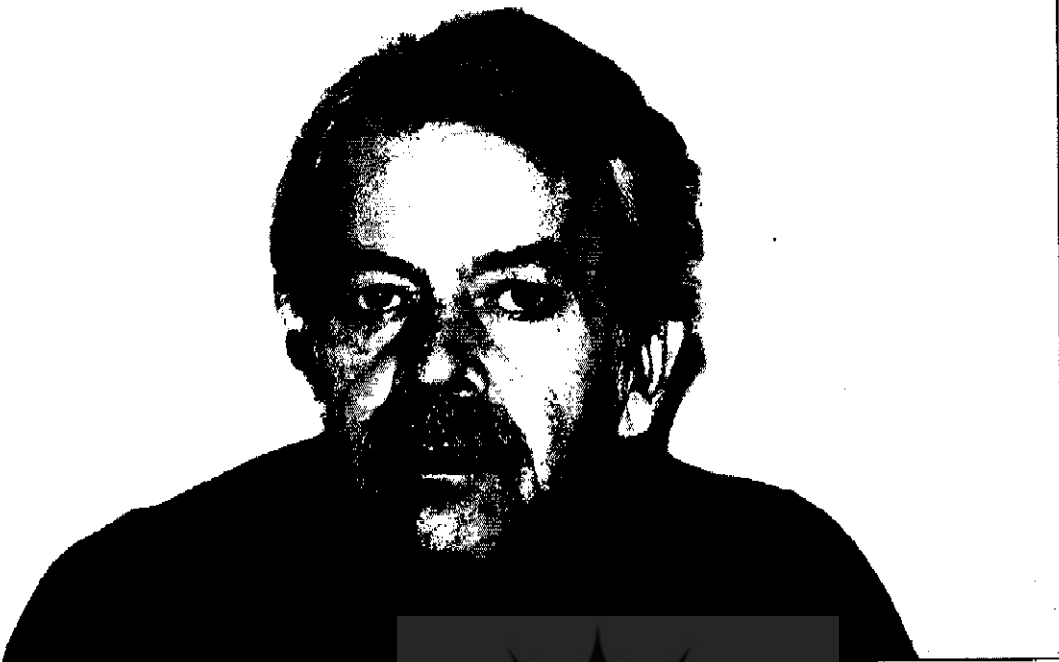
این همان پرسشی است که صد سال پیش داستایوسکی به گونه‌ای فراموش ناشدنی در برادران کارامازوف مطرح کرد. در این رمان ایوان کارامازوف برادر آلیوشای فرشته‌خو

1. Other Septembers, Many Americas

گزینشی بس دشوار پیش روی آلبوشا می‌نهد. ایوان می‌گوید، فرض کنیم برای آن که بشر به سعادت جاودانی برسد لازم باشد کودک خردسالی را تا حد مرگ شکنجه بدهیم. تو حاضری این کار را بکنی؟ ایوان پیش از طرح این پرسش داستانهایی از شکنجه شدن کودکان تعریف کرده. مثلاً دختر هفت ساله‌ای که تا مرز بیهوشی کنکش زده‌اند و بعد در کلبهٔ چوبی یخ‌زده‌ای زندانی‌اش کرده‌اند و ناچار شده مدفوع خودش را بخورد. یا پسرک سرف هشت ساله‌ای که سگهای شکاری پیش چشم مادر تکه تکه‌اش کرده‌اند، چون مالک می‌خواسته او را ادب کند. اینها رویدادهایی واقعی است که داستایوسکی از نشریات زمان خودش انتخاب کرده تا به قساوت تصورناپذیری اشاره کند که در سالهای بعد به انتظار بشر بود. ایوان اگر روشهای شکنجه در قرن بیستم را می‌دید چه می‌گفت؟ روشهایی برای پالایش عذاب، صنعتی کردن عذاب، تولید عذاب در مقیاس انبوه، در مقیاس ملی و در حد بالای تکنولوژی. قرنی که کتابهایی دربارهٔ عذاب و چگونگی اعمال آن منتشر کرده، دوره‌های آموزشی برای افزایش عذاب برگزار کرده، دفترچه‌های راهنمایی نوشته که نشان می‌دهد از کجا می‌توانی ابزاری تهیه کنی که نامحدود بودن شکنجه را تضمین می‌کند. قرنی که نشان بر سینهٔ کسانی زده که این کتابها را نوشته‌اند و آن دوره‌ها را برگزار کرده‌اند و پاداش و ثروت به کسانی بخشیده که آن ابزارها را تولید کرده‌اند.

پرسش ایوان کارامازوف - تو حاضری این کار را بکنی؟ - امروز در دنیایی که ۱۳۲ کشور پیوسته این روش تحقیر و آزار بازداشت شدگان را به کار می‌گیرند، براستی جای مطرح شدن دارد، زیرا ما را به کانون مسألهٔ شکنجه رهنمون می‌شود و وامی‌داردمان که با مشکل اجتناب‌ناپذیری روبرو شویم که وجود و دوام شکنجه بخصوص بعد از حملهٔ تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ پدید آورده است. سخن ایوان کارامازوف به یاد ما می‌آورد که آنهایی که شکنجه را به کار می‌گیرند آن را توجیه می‌کنند. آنان می‌گویند این بهایی است که معدودی عذاب دیده باید پردازند تا سعادت بقیهٔ جامعه تضمین شود. یعنی امنیت و آسایش اکثریت مردم با همین عذاب و هراسی حاصل می‌شود که در سلول‌های تاریک و در سیاهچال‌های پرت افتاده یا در قرارگاه‌های هراس‌آور پلیس به کار گرفته می‌شود. اشتباه نکنید. هر رژیمی که شکنجه می‌کند بهانه‌اش رستگاری یا هدفی متعالی و نوعی نوید بهشت است. خواه کمونیسم‌اش بخوانی یا بازار آزاد، خواه دنیای آزادش بخوانی یا منافع ملی، یا فاشیسم یا رهبر، تمدن یا عبادت خداوند، ضرورت کسب اطلاعات یا هر چه دیگر که بخواهی، بهای بهشت، نوید این یا آن نوع از بهشت. ایوان





● عبدالله کوثری

کارامازوف همچنان در گوش ما نجوا می‌کند و همواره دوزخی دست کم برای یک نفر در جایی، در زمانی، وجود خواهد داشت.

حقیقتی آزاردهنده است این: سربازان امریکایی و بریتانیایی در عراق، مثل هر شکنجه‌گر در هر جای دیگر، خودشان را موجوداتی شرور نمی‌دانند، بلکه پاسداران مصلحتی عمومی و میهن‌پرستانی فداکار می‌شمارند که دستشان را آلوده می‌کنند و شاید هم شب نخوابی‌های بسیار می‌کشند تا آن اکثریت غافل و کور را از خشونت نجات بدهند. انگیزه‌های آن دشمن ابلیس‌نما هم اصلاً اهمیتی ندارد، یعنی این که اینها به این دلیل عریان و درمانده زیر لگد افتاده‌اند که جرأت کرده و در برابر نیروی خارجی اشغالگر مقاومت کرده‌اند. اگر هم معلوم بشود - و این به حکم آمار مسلم است - که دست‌کم یکی از این قربانیان مثل همان بچه‌هایی که ایوان کارامازوف می‌گفت، بی‌گناه است، این هم اهمیتی ندارد. این یکی هم باید در سرنوشت مقصران شریک شود. همه چیز به نام وظیفه‌ای والاتر توجیه می‌شود. در زمان صدام ثبات و امنیت دولت بود و در دوره بعد از صدام همان کشور و کل منطقه را ثبات بخشیدن برای «دموکراسی». بنابراین کسانی که از اقدامات فعلی در عراق حمایت می‌کنند تفاوتی با شهروندان کشورهای بی‌گناه شکنجه را واقعیت ثابت زندگی کرده‌اند، ندارند و جملگی باید با پرسش ایران

کارامازوف رو برو بشوند، خواه به گونه‌ای خود آگاه قادر به پذیرش این باشند که رؤیای بهشت آنان وابسته به دوزخ جاودانی یک انسان بی‌گناه است و خواه مثل آلیوشا آهسته و آرام پاسخ بدهند: «نه، حاضر نیستم».

سخنی که آلیوشا به نام همهٔ انسانها به ایوان می‌گوید این است که حاضر به قبول این مسوولیت نیست که انسانی دیگر به نام او شکنجه شود. آلیوشا به ما می‌گوید شکنجه نه تنها ستمی در حق جسم، که نیز جنایتی است که بر تخیل انسان روا می‌داریم. شکنجه مستلزم آن است که ما استعداد تصور عذاب دیگری را در خودمان نابود کنیم و چنان تصویر غیرانسانی از قربانی بسازیم که عذاب ما نباشد. شکنجه از شکنجه‌گر می‌خواهد قربانی را از قلمرو شفقت و همدردی بیرون براند اما در عین حال از هر کس دیگر نیز همان فاصله گرفتن. همان کرحتی و بی‌حسی را طلب می‌کند. از آنان که می‌دانند و چشم فرومی‌بندند، از آنان که نمی‌خواهند بدانند و چشم فرومی‌بندند و آنان که چشم و گوش و دلشان را فرومی‌بندند. آلیوشا می‌داند، و ما هم باید بدانیم، که شکنجه بدین ترتیب نه تنها تباه‌کنندهٔ کسانی است که مستقیماً در این رابطهٔ هولناک دو جسم درگیر می‌شوند، یعنی آن یکی که همهٔ قدرتها را دارد و آن دیگری که همهٔ عذابها را می‌کشد، آن یکی که بر هر کاری تواناست و آن دیگری که تنها می‌تواند منتظر بماند، دعا بخواند و پایداری کند، بلکه تمامی بافت جامعه را نیز تباه می‌کند، زیرا سرپوش گذاشتن بر ماجرابی را که میان آن دو جسم می‌گذرد تجویز می‌کند، مردم را وامی‌دارد تا باور کنند اصلاً هیچ اتفاقی نیفتاده. شکنجه مستلزم آن است که ما دربارهٔ آنچه در چند قدمی مان روی می‌دهد به خودمان دروغ بگوییم و همچنان شوکولاتمان را گاز بزنیم، لبخندی تحویل محبوبمان بدهیم، کتابمان را بخوانیم، به کنسرت برویم و صبح هم نرمش خودمان را بکنیم. شکنجه ما را وامی‌دارد کور و کر و لال باشیم. و این چیزی است که آلیوشا نمی‌تواند بپذیرد.

اما پرسش دیگری هست که از این هم آزاردهنده‌تر است و ایوان آن را مطرح نمی‌کند. خوب، اگر شخصی که برای آسایش ما شکنجه می‌بیند مقصر باشد، چی؟ اگر ما بتوانیم با عذاب فردی که خود دست به قتل عام زده و همان کودکان را شکنجه داده، آینده‌ای سراسر عشق و تفاهم بسازیم، آن وقت چی؟ اگر از ما دعوت کنند که بار دیگر به خلدبرین برویم و در همان حال یک نفر، آدمی سخت نفرت‌انگیز، گرفتار همان عذاب و هراسی بشود که بر دیگران روا داشته آن وقت چی؟ و از این مهم‌تر: اگر فردی که انگشتهایش دارد خرد می‌شود و پوستش می‌سوزد جای بمبی را بداند که چیزی نمانده تا منفجر بشود و میلیون‌ها آدم را از بین ببرد، آن وقت چی؟ آیا پاسخ ما این خواهد بود که

«بله، من حاضرم» یعنی بعضی وقت‌ها شکنجه قابل قبول است؟

این پرسشی واقعی است که دیروز عکس‌های آن پیکرهای شکنجه دیده در اتاق‌های خوف‌انگیز عراق پیش چشم آدمیان نهاد، شکنجه‌ای که - فراموش نکنیم - امروز و فردا در بسیار زندانهای دیگر در جاهای دیگر بر این سیاره غمزده و بی‌نام ما مرتکب خواهند شد، آنگاه که یک انسان که قدرت‌گزینش میان مرگ و زندگی را در دستهای خداگونش دارد به انسانی که کاملاً بی‌دفاع است نزدیک می‌شود.

آیا ما این قدر می‌ترسیم؟

آیا این قدر می‌ترسیم که حاضریم آگاهانه اجازه بدهیم دیگران در تاریکی و به نام ما اعمال دهشتناکی را مرتکب شوند که تا ابد ما را می‌فرساید و تباہ می‌کند؟



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

انتشارات خجسته منتشر کرده است:

- تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا مشروطیت / دکتر عزت‌الله نوذری / ۴۱۰ ص / ۳۵۰۰ تومان
 - هنر فکر کردن / ارنست دیمنه / محمد رفیعی مهرآبادی / ۲۹۲ ص / ۳۰۰۰ تومان
 - مثل‌ها و پندهای هندی / نارندراک بستنی / عبدالله تربیت / ۷۸ ص / ۱۰۰۰ تومان
- تهران - خیابان انقلاب - مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران - بازارچه‌ی کتاب

تلفن ۶۶۴۶۰۲۸۳